

**Predigt zum Sonntag Judika, 22.3.2026,
Erlöserkirchengemeinde Düsseldorf (SELK)
Pfr. i.R. Gerhard Triebe**

Hebräer 13,12-14:

عبرانیان ۱۲: ۱۳-۱۴:

۱۲ عیسی، تا قوم را به وسیله خون خود مقدس سازد، بیرون از دروازه رنج کشید. ۱۳ پس بیاید ما نیز نزد او، بیرون از اردوگاه برویم و ننگ او را بر خود بگیریم. ۱۴ زیرا در اینجا شهری پایدار نداریم، بلکه جویای آن شهری هستیم که در آینده خواهد آمد.

ای جماعت عزیز، امروز می‌خواهیم درباره واگذاری سفارش برای نوسازی و بازسازی خانه کشیش‌مان مشورت و تصمیم‌گیری کنیم. این خانه کشیش ۷۰ سال پیش ساخته شد، پس از آنکه کلیسای ما در جنگ جهانی دوم در جریان یک حمله بمباران ویران شده بود. تا آن زمان ما خانه کشیش اختصاصی نداشتیم. کلیسا و محل سکونت کشیش در آن زمان در نزدیکی ایستگاه مرکزی قرار داشتند، یعنی در مرکز شهر. از این رو دسترسی به آن‌ها با وسایل حمل و نقل عمومی بسیار خوب بود - آن زمان به ندرت کسی خودرو داشت. اما برای بازسازی، جماعت ما ناچار شد به اینجا، به حاشیه آن زمان شهر، نقل مکان کند. زیرا در بازسازی شهر قرار بود خیابانی از محل سابق کلیسای ما عبور داده شود. بدین ترتیب ما نه تنها کلیسا و خانه کشیش، بلکه جایگاه خود را در مرکز شهر نیز از دست دادیم. بی‌تردید در آن زمان ناامیدی، اندوه و نگرانی از آینده بسیار وجود داشت.

اما چه برکتی از این وضعیت برای ما حاصل شد! هرچند در ابتدا دیگر نمی‌شد به خوبی با قطار به کلیسا آمد، اما ما زمینی وسیع با کلیسای نو و زیبا، فضاهای اختصاصی برای جماعت و یک خانه کشیش بزرگ به دست آوردیم. تا آن زمان چنین امکانات فوق‌العاده‌ای برای فعالیت‌های جماعت وجود نداشت. و همچنین موقعیت حاشیه‌ای که مکان جدید در ابتدا داشت، امروز به یک مزیت بزرگ تبدیل شده است. زیرا اکنون کلیسای ما نه تنها در یکی از زیباترین محله‌های دوسلدورف قرار دارد، بلکه در اینجا هنوز هم امکان پارک برای کسانی وجود دارد که امروزه اغلب با خودرو به اینجا می‌آیند. در محل قبلی، چنین امکانی اصلاً دیگر وجود نداشت. بدین ترتیب، از دل یک فاجعه، برکتی بزرگ برای جماعت ما پدید آمد؛ برکتی که احتمالاً بدون آن فاجعه هرگز تجربه‌اش نمی‌کردیم.

اکنون ما در برابر تصمیمی قرار داریم که بار دیگر به معنای ویرانی و از دست دادن است - دست‌کم در ابتدا. در طرح ساختمانی پیش‌رو، از ساختمان فعلی خانه کشیش، به جز بخش عمده‌ای از دیوارهای بیرونی، چیز زیادی باقی نخواهد ماند. در این روند، تنها تغییرات ظاهری رخ خواهد داد. ترکیب ساکنان این ملک نیز تغییر خواهد کرد و ما خواهیم دید که این موضوع در عمل چه معنایی خواهد داشت. برای همه این‌ها باید منابع مالی قابل توجهی سرمایه‌گذاری شود، آن هم در شرایط فعلی بودجه جماعت و نیز وضعیت کلیسای ما و جهان. با این حال، ما این تصمیم را با این اعتماد می‌گیریم که دقیقاً از همین راه، امکانات تازه‌ای برای زندگی جماعت به وجود خواهد آمد؛ زیرا با این کار، یک محل سکونت جذاب برای یک خانواده جدید کشیش فراهم می‌کنیم و همچنین با واحدهای اجاره‌ای، امکان درآمدزایی برای جماعت ایجاد می‌شود که می‌تواند از بودجه‌ای که اخیراً بیشتر با کسری روبه‌رو بوده، پشتیبانی کند.

این همه چه ارتباطی با کلامی دارد که همین الآن از رساله به عبرانیان شنیدیم؟ برای من، امروز این پیوند میان درد، از دست دادن و اندوه با برکت است. ما درد، از دست دادن و اندوه را بارها در زندگی خود تجربه می‌کنیم - به شیوه‌هایی بسیار گوناگون. بسیاری از ما سرزمین مادری خود را از دست داده‌ایم، دارایی‌ها و چشم‌انداز شغلی‌مان را، و اکنون نگران خویشاوندان و دوستان خود در ایران هستیم. دیگران سلامتی یا عزیزترین فرد زندگی‌شان را از دست داده‌اند. برای همه ما، اطمینان‌های ظاهری درباره ثبات در سیاست، درباره اعتبار قوانین و قراردادهای بین‌المللی، و حتی درباره تداوم پایه‌های طبیعی زندگی، از میان رفته است. اما من می‌خواهم حتی در این زمان‌ها نیز در مسیر امید باقی بمانم و با وجود همه چیز و در دل همه چیز، به

این حقیقت پایبند باشم که خدا ما را می‌بیند، ما را می‌شناسد، دعا‌های ما را می‌شنود و بی‌تردید به شیوه خود یاری می‌رساند.

در این پنجمین یکشنبه از دوران رنج مسیح، رساله به عبرانیان به مسیر رنج عیسی می‌نگرد و آن را تفسیر می‌کند. در اینجا این پیوند میان از دست دادن و درد با آینده و برکت دیده می‌شود. در این تنش، نیرویی نهفته است که افق را می‌گشاید. از طریق آن، اعتماد و شجاعت تازه، امید و اطمینان می‌توانند رشد کنند. و دقیقاً به همین نیروها نیاز داریم تا بتوانیم توان تصمیم‌گیری و عمل داشته باشیم، بلکه بتوانیم زنده بمانیم و به زندگی ادامه دهیم.

در این سه جمله از رساله به عبرانیان که شنیدیم، همه آنچه الهیات عرضه می‌کند، فشرده شده است: شناخت خدا، اخلاق و وعده. این‌ها در سه فعل کوچک جای گرفته‌اند: رنج کشیدن، بر دوش گرفتن، جست‌وجو کردن. در تأمل درباره این افعال، می‌توانیم چیزی درباره ذات خدا، درباره مأموریت خود و درباره هدف زندگی‌مان کشف کنیم.

بخش ۱.

«عیسی ... بیرون از دروازه رنج کشید»، در جمله نخست (آیه ۱۲) چنین آمده است. با همین چند واژه، رنج و مصائب عیسی در اینجا خلاصه می‌شود. و این عیسی صرفاً یک شهید رنج‌کشیده برای یک آرمان نیک نیست که با ما در رنج‌هایمان همدلی کند و ما را تشویق نماید که از الگوی او پیروی کنیم و برای امر نیک بایستیم، حتی اگر با رنج همراه باشد. بلکه آن‌که بر صلیب رنج می‌کشد و می‌میرد، کسی جز خود خدای زنده نیست. او دقیقاً می‌داند که بیرون‌رانده بودن چه معنایی دارد، همه‌چیز را از دست دادن، ترس و درد را تجربه کردن، دیگر راهی پیش رو ندیدن و هیچ آینده‌ای را مشاهده نکردن.

اما آیا اصلاً مجاز هستیم که این‌گونه درباره خدا سخن بگوییم – اینکه او همچون ملعونی اعدام می‌شود، رنج می‌کشد و می‌میرد؟ آیا این سخن نوعی کفرگویی نیست؟ برای اسلام، قطعاً چنین است؛ اسلام حتی نمی‌تواند بپذیرد که از مصلوب شدن پیامبر عیسی سخن گفته شود، زیرا چنین سرنوشتی برای یک پیامبر خداترس شایسته نیست. یک پیامبر خداترس باید در پایان نیز ببیند که این خداترسی ثمر می‌دهد؛ او نمی‌تواند مصلوب شود. اما بیش از آن، یک مسلمان نمی‌تواند این سخن را تحمل کند که خود خدا رنج می‌کشد، که خود خدا مصلوب می‌شود: خدا آن‌قدر بزرگتر از ما انسان‌هاست که نمی‌تواند خود انسان شود، و به‌مراتب نمی‌تواند رنج انسانی را در وجود خود تجربه کند! خدایی که رنج بکشد – چنین چیزی اصولاً نمی‌تواند وجود داشته باشد!

اما تمام تسلائی ما دقیقاً در همین است که این خود خدای زنده است که به‌صورت کودکی کوچک در بیت‌لحم به دنیا آمد، رنج کشید و بر صلیب جان داد. اساساً سخن گفتن درباره خدا بدون آنکه پیش از هر چیز از مصلوب‌شده سخن بگوییم، تقریباً ناممکن است؛ کسی که حتی در مقام مصلوب نیز «خدا از خدا، نور از نور، خدای حقیقی از خدای حقیقی» باقی می‌ماند.

اگر در نظر بگیریم که آن‌که بر صلیب آویخته است، خود خداست، آنگاه پرسش از رابطه میان ایمان ما به خدا و رنج انسانی نیز در نوری دیگر ظاهر می‌شود: در این صورت، خدا و رنج انسانی دیگر در تقابل با یکدیگر قرار ندارند. آن‌ها دیگر با فاصله‌ای بی‌نهایت از هم جدا نشده‌اند. بلکه تنها به این صورت می‌توانم از خدا سخن بگویم که همزمان از رنج او نیز سخن بگویم. هیچ رنج انسانی‌ای وجود ندارد که او، خدای زنده، خود آن را تجربه نکرده و متحمل نشده باشد.

و این در واقع به این معناست که خود خدا در رنج خویش با رنج‌دیدگان این جهان همبستگی نشان می‌دهد، اینکه او آگاهانه در کنار فقیران، رنج‌دیدگان و ستم‌دیدگان می‌ایستد و جایگاه و نگاه آنان را اختیار می‌کند. این بدان معناست که خدا رنج انسان‌ها را بی‌تفاوت رها نمی‌کند، بلکه به‌گونه‌ای بسیار عمیق‌تر از آنچه امروز معمولاً از واژه «همدردی» در زبان آلمانی می‌فهمیم، همرنجی خود را نشان می‌دهد. عیسی بار ما را بر دوش می‌گیرد

– همه آنچه ما را دچار ترس و نگرانی می‌کند، آنچه از آن شرم داریم، آنچه ما را از خودمان، از همنوعانمان و از خدا جدا می‌سازد – و آن را به بیرون از دروازه‌های شهر، به بالای جلجتا، حمل می‌کند.

و درست از همین راه است که «ما را مقدس می‌سازد»، تا بار دیگر به خدا تعلق داشته باشیم و بتوانیم در مشارکت با او زندگی کنیم. او رنج می‌کشد و می‌میرد – اما دقیقاً از همین طریق برای ما حیاتی نو می‌آفریند! آنجا که ما ممکن است بیندیشیم: اکنون همه‌چیز فرو می‌ریزد، اکنون همه‌چیز پایان یافته است، او درست در همان‌جا با ما از نو آغاز می‌کند. «از این‌رو عیسی بیرون از دروازه رنج کشید.»

بخش ۲.

«پس بیابید اکنون نزد او، بیرون از اردوگاه برویم و ننگ او را بر دوش بگیریم» (آیه ۱۳). بر دوش گرفتن – این مأموریت ما به‌عنوان مسیحیان است. ننگ او، یعنی مرگ خفت‌بار او بر صلیب. بنابراین سخن بر سر این است که در کنار او بایستیم، به او اعتراف کنیم، حتی اگر این کار برای ما به بدفهمی، تمسخر یا چیزهای بدتر بینجامد.

در روندهای پناهندگی در دادگاه، از هم‌ایمانان فارسی‌زبان ما بارها پرسیده می‌شود که اگر به ایران بازگردانده شوند، آیا نمی‌توانند به‌سادگی با این کار که ایمان مسیحی خود را کاملاً به‌صورت خصوصی زندگی کنند، از خطر مجازات مرگ بگریزند. اما این پرسش نشان‌دهنده ناآگاهی عمیق از ایمان مسیحی است. البته لازم نیست کسی صلیبی به گردن بیندازد یا آن را بر بدن خود خالکوبی کند. همچنین لازم نیست مانند شاهدان یهوه در پیاده‌راه‌ها بایستد و تلاش کند مردم را به ایمان دعوت کند. اما یک مسیحی نیز نمی‌تواند صرفاً «در داخل» بماند، در محدوده امن و آشنا. «بیرون رفتن نزد عیسی» همچنین به این معناست که مانند او در کنار حاشیه‌نشینان بایستیم، در کنار منزویان، کسانی که از زندگی کنار گذاشته شده‌اند، درگیر گناه‌اند، شرم دارند، بیمار یا شکسته‌اند. زیرا ننگ آنان، ننگ اوست.

در این مسیر، لازم نیست فوراً همچون او شهید شویم. همچنین لازم نیست جهان را نجات دهیم، چنان‌که او انجام داد. اما می‌توانیم با کسانی که مورد تبعیض یا طرد قرار می‌گیرند، که تنها هستند یا به کمک نیاز دارند، همبستگی نشان دهیم. می‌توانیم – به‌ویژه اکنون در دوران خالی بودن منصب کشیش – ارتباط خود را با آنان حفظ کنیم: از طریق تلفن، در گفت‌وگو هنگام قهوه پس از مراسم کلیسا، با یک دیدار، در دعا. می‌توانیم مسئولیت زندگی جماعت خود را بر عهده بگیریم، بکشیم با یکدیگر بر چالش‌ها غلبه کنیم و سختی‌ها را بر دوش بکشیم.

تمام این‌ها ممکن است خسته‌کننده و دشوار باشد. حتی شرایطی پیش خواهد آمد که خطرناک باشد. چه تعداد ناامیدی تاکنون تجربه کرده‌ایم، چه میزان پول از دست رفته که بازگردانده نشده است. چند بار مورد توهین قرار گرفته‌ایم وقتی نتیجه کمک ما مطابق انتظارات کسی که به کمک نیاز داشته، نبوده است. اما درست در همین شرایط است که ما به ویژه به پروردگار خود نزدیک می‌شویم. درست همان‌جا که ممکن است بیندیشیم همه این‌ها بی‌معنی است، جایی که می‌خواهیم تسلیم شویم و شاید حتی فکر کنیم خدا ما را رها کرده است، درست همان‌جا می‌توانیم تجربه کنیم که ما «در بیرون» تنها نیستیم، که عیسی مسیح به‌طور ویژه با ما ارتباط برقرار می‌کند و در تحمل بارها به ما یاری می‌رساند. در آن زمان حتی بحران ایمان خود ما می‌تواند به اعتماد قوی‌تر به خدا منجر شود.

بخش ۳.

مأموریت ما برای بر دوش گرفتن، با یک وعده بزرگ توجیه می‌شود: همه چیز همیشه همان‌طور باقی نمی‌ماند. «در اینجا شهری پایدار نداریم، بلکه جویای آن شهری هستیم که در آینده خواهد آمد» (آیه ۱۴). اغلب ما دوست داریم در همان جایگاه بمانیم. جابه‌جایی به بن برای من چهاردهمین بار بود، و با این حال، نقل مکان هرگز سرگرمی من نشده است. ما دوست داشتیم در دوسلدورف و در این جماعت بمانیم، اما این برای کشیش جدید و جماعت مفید نبود. بنابراین اکنون مسیر خود را دوباره تنظیم می‌کنیم.

در زندگی همه ما بارها پیش می‌آید که خداحافظی کنیم - نه تنها از مکان‌ها، بلکه از کسانی که برایمان عزیز بودند و از روابط آشنا و دوست‌داشتنی. این به معنای آن نیست که همیشه همه چیز را رها کنیم، چون چیز جدید لزوماً بهتر نیست. ارزش دارد برای روابط پایدار، زندگی و کار امن، اقتصاد پایدار و صلح دائمی تلاش کنیم. با این حال، «ماندن» همیشه به معنای همان «ماندن» نیست: می‌تواند پایداری، اعتماد و وفاداری باشد، اما همچنین ممکن است ایستایی، سختی و رکود معنا دهد. گفته شده که در اینجا شهری پایدار نداریم، برای بسیاری از مردم روی زمین تهدید یا انده‌آور نیست، بلکه تسلی‌دهنده و دلگرم‌کننده است، زیرا در شرایطی زندگی می‌کنند که این وعده به آن‌ها امید می‌دهد که تغییر ممکن است رخ دهد.

رساله به عبرانیان تنها به بیان منفی «در اینجا شهری پایدار نداریم» اکتفا نمی‌کند، بلکه چشم‌انداز تازه‌ای پیش روی ما می‌گذارد: «جویای آن شهری هستیم که در آینده خواهد آمد.» امید مسیحی جایی پایان نمی‌یابد که مجبور شویم خانه زمینی خود را ترک کنیم و از آنچه آشنا و عزیز است دست بکشیم. جایگزین از دست دادن، چسبیدن اجباری به آنچه در حال رفتن است نیست، بلکه باز کردن خود به سوی آینده است. گاهی توقف کوتاه در مسیر نه تنها ایراد ندارد، بلکه ضروری است؛ ما در راه به نفس‌گیری، استراحت و تغذیه نیاز داریم تا بتوانیم دوباره ادامه دهیم. اما در این میان نباید هدف را فراموش کنیم: شهری که در آینده خواهد آمد، اورشلیم آسمانی، جایی که همه تاریکی‌ها برطرف خواهند شد؛ آنچه اکنون بخشی از زندگی انسانی ماست: درد، وداع، اشک، ترس و حتی مرگ. چرا که حتی قلمرو مردگان نیز شهری پایدار نیست. اما «اورشلیم نو» جاودانه است. این شهر آینده، مکانی است بدون پرسش‌ها و تردیدهای رنج‌آور، جایی پر از وضوح و روشنایی جاودان. مکانی برای شادمانی در آفرینش نو، دیدار دوباره با عزیزان و زندگی در حضور خدا. ما در مسیر زیارت خود در این زندگی به سوی آن حرکت می‌کنیم.

نشانه اصلی زندگی ما در این مسیر، جست‌وجوست. بنابراین، ما هنوز در همان نقطه‌ای هستیم که اکنون در زندگی خود و زندگی جماعت‌مان قرار داریم و هنوز به هدف نرسیده‌ایم. اما رسیدن به این هدف از طریق جست‌وجوی بی‌هدف و سرگردان مانند گم‌شدن کلیدها ممکن نیست. «جست‌وجو» در اینجا به معنای تلاشی آگاهانه و هدفمند است.

چنین جست‌وجویی از یک سو ما را از هر نوع بنیادگرایی محافظت می‌کند، زیرا هنوز هیچ‌کس جاودانگی را در دست ندارد. از سوی دیگر، ما را از هرگونه خودکفایی و رضایت بیش از حد نیز حفظ می‌کند. کسی که گمان می‌کند در این جهان همه چیز را به دست آورده است، یا رؤیاهای خود را فراموش کرده، یا کسانی را که در کنار او در مسیر هستند و به دنبال بهبود شرایط زندگی خودند نادیده گرفته است. و سرانجام، این جست‌وجو می‌تواند ترس ما از تغییر را کاهش دهد، زیرا ما به سوی آینده‌ای نامعلوم حرکت نمی‌کنیم، بلکه به سوی «شهری» شگفت‌انگیز و باشکوه می‌رویم که در زندگی، مرگ و رستاخیز پروردگار ما عیسی مسیح تضمین شده است. با او به عنوان راهنما و همراه زندگی در کنار خود، مطمئناً آن را خواهیم یافت. این دیدگاه، افق ما را فراتر از امور روزمره گسترش می‌دهد و به ما شجاعت، اطمینان، صبر و استقامت می‌بخشد. مسیر هدف نیست، بلکه «شهری که در آینده خواهد آمد» هدف است.

بنابراین کلمات رساله به عبرانیان ما را به دیدن همه چیز به رنگ خاکستری یا فرو رفتن در بی‌تفاوتی و رخوت سوق نمی‌دهند. بلکه به ما کمک می‌کنند دیدگاهی واقع‌بینانه از جهان پیدا کنیم که بتوانیم زندگی خود را در همین «اینجا و اکنون» بپذیریم و شکل دهیم، در عین حال بدانیم که زندگی ما محدود به زمان و مرزهای این جهان نیست. این کلمات به ما کمک می‌کنند تا همیشه به آسمان نگاه کنیم، افق جاودانگی را در نظر داشته باشیم و خود را به پیام‌آور این شهر آینده، یعنی عیسی مسیح، متصل کنیم. هر جا که او در زندگی ما حضور دارد، نفس زندگی ما رنگی از آنچه جهان جدید خدا را می‌سازد، به خود می‌گیرد: محبت به انسان‌ها و مراقبت از خلقت او، صلح‌جویی و صبر، توجه و صداقت، شجاعت و اطمینان، ایمان، امید و عشق. و دقیقاً همین‌هاست که ما را توانمند، تصمیم‌گیر و زنده نگه می‌دارد. آمین.